

فرار از دست مجاهدین و مریم رجوی در آلبانی؟

موسی دامرودی و غلام رضا میرزایی



موسی دامرودی

روز گذشته از آلبانی خبر رسید، موسی دامرودی و غلامرضا میرزایی با ۲۸ سال سابقه در سازمان مجاهدین، به بهانه رفتن به قبرستان شهدای مجاهدین واقع در نزدیکی پایگاه سابق مجاهدین بنام مفید در آلبانی، که در آبانماه سال ۹۶ توسط سازمان تخلیه شده است. توانستند فرار کرده و هم اینک در هتل تحت حمایت کمیساریا قرار دارند.





جاده منتهی به قبرستان ، رویروی سنگ مزار مجاهدین

پدیده شرم آور فرار از دست مجاهدین؟، نه اولین و نه آخرین نمونه از سیستم توتالیتراریسم و زندانسازی رجوی در اشرف ولایتی و البانی است. انتقال اعضا به خارج از شهر تیرانا و یک محیط بسته و در حصار تحت نام اشرف شماره ۳ نیز مفید فایده نبود. پدیده فرار از تشکیلات بسته مجاهدین و سیستم توتالیتراریسم، حتی به اروپا و آلمان و فرانسه... نیز گسترش یافته است.

پدیده شرم آور فرار از دست تشکیلات این فرقه منحط امری گریزناپذیر است. تازندان هست، فرار هم هست!

همچنین طبق آخرین خبر از تشکیلات مریم رجوی در آلبانی ، و پس از اطلاعیه عضویت بازگشت ناپذیر؟ توسط مسعود رجوی در آبان ۹۶ ، روز به روز شرایط سختتری برای اعضای در حصار بازگشت ناپذیر اشرف ۳؟ ایجاد کرده اند. طبق فرمان جدید رجوی، از این پس هر عضوی که بخواهد از سازمان خارج شود، اورا و ادارمی سازند که حکم اخراج از سازمان را امضا کند(وبا این سند سازی مدعی شوند که جدا نشده است، بلکه اخراج کردیم)، و در نشست های جمعی می بایست مورد توهین و تحقیرهای اعضای تشکیلاتی قرار بگیرد. چنین کاری فقط برای ایجاد ارباب و هراس در بین اعضای تشکیلات صورت می گیرد، تا مانع جدا شدن اعضای دیگر شوند. مریم رجوی باشعار اسلام دمکراتیک و بردبار، هیچگونه ترحمی نسبت به اعضای مجاهدین نداشته و ندارد. فرار از دست تشکیلات این فرقه منحط امری گریزناپذیر است.

دگر دیسی رجوی همه مفاهیم و واژه ها را در بر گرفته است.

مهدی رضایی در دادگاه گفته بود: «تا ظلم هست مبارزه هم هست»

اینک در یک مجازات اتودینامیک اپورتونیسیم، به مریم و توتالیتراریسم ایدئولوژیک و زندانسازی در آلبانی باید گفت: «تازندان هست، فرار هم هست!»

همچنانکه برغم اطلاعیه عضویت بازگشت ناپذیر (ده فرمان فرعون رجوی)!)، در ۲ ماهه اخیر نیز شاهد جدا شدن اعضای سازمان بودم و هستیم... ریزش از تشکیلاتی که هیچ جنب نیرویی ندارد، امری اجتناب ناپذیر است.

به همین دلیل بخش چهاردهم از فصل دوم کتاب را در اختیارتان می گذارم:

از کتاب:

حقیقت مانا

گزارش به سه نسل

خطاب به رجوی

تقدیم به نسل آبی سرا ، و سربرداران قتل عام ۶۷

فصل دوم: تشکیلاتی

بخش چهاردهم: پدیده فرار از سازمان مجاهدین

شرم آور بودن پدیده فرار از سازمان و رهبری عقیدتی!

رجوی می گفت: «تمامی گناهان شما را می بخشم حتی گناهان اخلاقی و... فقط یک موضوع نابخشودنی است آنهم فرار.»

۱) آقای رجوی! اگر «فرار» از یک سازمان انقلابی دارای رهبری عقیدتی، مقوله ای بسیار سوال برانگیز است! اما چیزی که حیرت انگیز و نوبت آور است «آمار» باور نکردنی تعداد افرادی است که از اشرف و لیبرتی است! همین توتالیتاریسم فرار را به آلبانی و خارج از کشور در سال ۹۵ هم سوغات آورده است.

سوال اساسی این است که شما چه شرایط و مسائلی در اشرف و لیبرتی بوجود آورده اید که منجر به فرار اعضا و کادرها می شود؟ سازمان که اردوگاه کار اجباری و... نیست؟! اینجا که سازمان مجاهدین است و اعضا هم داوطلبانه پیوسته اند؟ پس صورت مسئله چیست و مشکل کجاست؟

زمانی اعضای و نیروهای سازمان مجاهدین از زندان و شکنجه گاههای خمینی فراری کردند، تا به سازمان شما در عراق بپیوندند! چرا جای مبدأ و مقصد فرار و فراری ها، جابجا شده است؟ چرا اینک بیشتر از اینکه از رژیم و زندانهایش فرار کرده و به سازمان بپیوندند، ۸۰ درجه معکوس شده و اینک از سازمان فرار کرده و درصد بیشترشان هم به سمت ایران رفته و خود را به دامان رژیم جنایت کاری می اندازند، که یک عمر را در مقابل آنها جنگیده اند؟ آیا این مشروعیت یک رژیم جنایتکار را نشان می دهد؟! یا شانه به شانه سائیدن شما، در یک توتالیتاریسم مطلق ایدئولوژیک در یک محیط بسته و محصور یک سازمان در اشرف و لیبرتی، با رژیم دیکتاتوری مذهبی بر اساس ولایت و فقیه آخوندی را!!

آقای رجوی! لطفاً از آزادیهایی که افراد و اعضای شما در تشکیلات دارند، تنها یک مورد را نام ببرید! درست به همین دلیل آنها به جانشان رسیده! آنها آزادی می خواهند، شما در فاز سیاسی می گفتید: «آزادی روح، جوهر و ماهیت انسان است.» آقای رجوی! آنها هم آزادی می خواهند، نه قلاده! و لو قلاده های مطلقاً با هر سس و برچسب انقلابی و ایدئولوژیک، از قضا یک ربع قرن تجربه کردیم دهشتناک ترین و کشنده ترین قلاده، همانا قلاده های مطلقاً و مقدس و ایدئولوژیک بروح و روان آدمیست!

آقای رجوی! ما در تشکیلات به کرات شاهد بودیم هر زمان سازمان و تشکیلات مشغله و کاری ندارد؛ با دیوار بلند است و سازمان پشت مسئله ای گیر می کند. همان زمان رو می آورند به بحث های ایدئولوژیک در درون سازمان! سالی چند بار همین وضعیت در تشکیلات تکرار می شود. یعنی در سازمان شما، ایدئولوژی چیزی جز چماق تشکیلاتی نیست! معنی ایدئولوژی هم یعنی انقلاب مریم! آیا استفاده از ایدئولوژی بمثابة ابزاری برای سرکوب مشروع است؟ اینها حرفهای من نیست! زنان ارشد شورای رهبری علن و آشکار چنین می گویند! زیرا چنین آشکارگویی، خود بخش اصلی سرکوب (ارعاب) در تشکیلات است.

اگر بگوییم فرار ناشی از شرایط سخت لیبرتی و موشک باران است! باید گفت یک ربع قرن است که همین شرایط را از سر گذرانده اند! در ثانی فرار تنها به اشرف و لیبرتی معطوف نیست. مادر خارج (اروپا و آمریکا و اینک در آلبانی؟) هم شاهد فرار اعضا و کادرها هستیم! و سازمان تنها به یمن تهدید به لجن مال کردن افراد و اعضا، توانسته سرپوشی بر علنی شدن چنین مسائلی بگذارد! و چنین شیوه ای بالاترین کارکرد را برای شما داشته است. همین امسال نصرت نظری از اعضای شورای مرکزی زنان و خواننده ترانه و سرود های سازمان در سیمای مقاومت در فرانسه از پایگاه سازمان فرار کرد. در آلبانی در آبانماه دوفتر از پایگاه مفیدی بنامهای رضوان و هادی فرار کردند.

نقطه شروع فرار از مجاهدین

۲) سوال طبیعی اینست که سازمان مجاهدین، زندان که نیست پس مشکل کجاست؟ چرا تا سال ۷۳ مقوله ای بنام فرار از سازمان مجاهدین و اشرف وجود نداشت و ما شاهد یک نمونه فرار از اشرف و از دست سازمان نبودیم؟ سازمان تا سال ۷۲ و اعلام ریاست جمهوری مریم رجوی هم ورودی و هم خروجی داشت. اگر چه خروج از سازمان در بسیاری مواقع با دشواریهای گوناگونی مواجه بود که در سال ۷۰ برای اولین بار در رسانه ها انعکاس یافت. آخرین باری که امکان خروج از سازمان وجود داشت در حبس و بیصص و بیصص اعلام ریاست جمهوری مریم رجوی بود و پس از آن دیگر راه خروج بطور مطلق بسته شد. بسته شدن راه خروج و زندان سازی های سال ۷۳ و امنیتی شدن فضای تشکیلاتی عواملی بود که منجر به بروز پدیده ای بنام فرار از اشرف می شد. فرار محصول رهبری عقیدتی و بستن درهای اشرف بود! اولین سوال این است که چرا درب ها را بستید؟! شما با استناد به کدام قانون!، اصول و ارزشهای جهانی و مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر را نقض کردید؟

پس از سال ۷۳ به پست های و برج نگهبانی دور قرارگاه اشرف گفته شده بود که کسی نمی تواند از داخل قرارگاه به ۳۰۰ متری سیاح اشرف نزدیک شود. و حق تیر داده شده بود. حتی خودروها هم نمی توانستند در جاده کنار سیاح حرکت کنند باید از قیل اوکی حفاظت اشرف را گرفته باشند! هر چه زمان می گذشت بر حفاظت و دیدبانی پشت موضع نگهبانی (داخل اشرف) هم تأکید بیشتری می شد. در دوره صدام فرار کم بود. بدلیل اینکه اطلاعات و امنیت صدام به واسطه مجاهدین سریع دست بکار می شد. و امکان موفقیت فرار از عراق کم بود. پس از سرنگونی صدام، یکبار ابعاد فرار رشد تصاعدی به خود گرفت. حتی فرار کردن و رفتن به تیف نزد امریکایی ها، فرار در لیبرتی هم ادامه داشت. یکبار ۵-۶ نفر در عرض یکی دو روز قیل از جشن های ۲۶ مهر سال ۹۱ فرار کردند. آنها از اعضای قدیمی و یا زندانی سیاسی رژیم بودند. و همین امر باعث تعطیلی آماده سای جشن های ۲۶ مهر برای یکی دو روز شد. بطور مثال اولین نفری که از لیبرتی فرار کرد (قربانعلی حسین نژاد) ضوابط سختی اعمال کردند که هیچ کس حق تردد تکی به خارج از مقر خود (۵۰ متر در ۵۰ متر) ندارد، پست های نگهبانی داخل لیبرتی از ۲ نفر به ۳ نفره تغییر کرد. تا دو نفر با هم فرار نکنند!، من همراه با مرتضی دانش و یک نفر دیگر به پست نگهبانی جلو نانوایی لیبرتی می رفتیم. نفر دیگر چند متر عقب تر از من و مرتضی دانش می آمد. آنچنان فضایی ساخته بودند که مرتضی با حالت عصبی و اعتراض می گفت: «به ما گفته اند نباید ۳ نفر از هم جدا شوند!» هر چه به او توضیح می دادم، فایده ای نداشت. همان روز در سر پست من در حال قدم زدن بودم، غلامرضا ابراهیمی آمد گفت: تو اینجا چکار داری؟ (تعجب کردم چنین سوالی می کند چون من نگهبان بودم، نه او؟! فضا آنقدر ملتهب بود که هر کسی به هرکی شک می کرد!) وقتی به او گفتم من با این بچه ها نگهبان اینجا هستیم. او گفت دیدم تکی راه می روی پرسیدم، چون ترددتکی ممنوع است! پس از برگشت رفتنم به مسئولم گفتم این چه برخوردی است که می کنید هیچ اعتمادی وجود ندارد و هیچ حریم و حرمتی باقی نمانده! ده قدم در همان محوطه سرپست راه می رویم فلانی آمده چنین حرفی به من می زند؟! ما از زندان آزاد شدیم و خودمان آدمیم به سازمان پیوستیم!، ما را کسی به زور نیاورد که حالا بخواد به این شکل برخوردهای خردکننده و... را اعمال کند! گرم که کسی فرار کرد، چه ربطی به همه دارد! اصلاً بگذارید هرکس می خواهد برود! رفتن او بهتر از ماندنش است! چیزی که ما را خراب می کند، نه رفتن افراد، بلکه چنین شیوه های پلیسی و ایجاد بی اعتمادی بین خودمان است. به این شکل هیچ حرمتی برای کسی نمی ماند. یک نفری که تازه پیوسته به سازمان، به نفر قدیمی می گوید تو نباید تکی بروی یا چند متر فاصله بگیری و...! و تأکید کردم می خواهم با مسئولین سازمان (صدیقه حسینی) صحبت کنم! مسئولم تکذیب کرد که سازمان چنین حرفی زده؟ زیرا از این بابت می ترسیدند که بگویند سازمان چنین حرفی زده ضابطه گذاشته و کمیساریا، یا یونامی مطلع شود.

۳) نفس فرار کردن از اشرف و سازمان مجاهدین و اقرار سازمان به این امر، خودگویای وضعیت حاکم بر مناسبات سازمان و تشکیلات توتالیتریستی آن است. در درون سازمان بعضاً کسانی فرار می کردند که ما خودمان در تشکیلات با شنیدن اسم آنها آن بُهت زده می شدیم. حتی نه ما، بلکه خود سازمان! زیرا هرگز گمان نمی کرد که چنین کسانی فرار کنند!

اینکه کسی فرار می کند. ابتدا باید سازمان بیاید و جواب بدهد که شما با آنها چکاری می کنید که فرار می کنید؟

۴) «فرار» واژه ای نیست که در رسانه ها، روزنامه ها و سایت ها و یا توسط رژیم آخوندی، عنوان می شود. بلکه در داخل تشکیلات هم همین واژه را بکار می بردیم.

محمد رضا صداقت (آلبرتو) از بخش روابط سازمان که با صافی باسری نویسنده و خبرنگار عراقی هم از جانب سازمان رابطه داشت پس از اینکه بهمن نادرشاهی از لیبرتی به امریکا رفت و فکر می کردند او هم با امریکایی ها قرار مودار گذاشته برای رفتن به امریکا، از لیبرتی (همراه باماشین کمیساریا رفت) فرار کرد.

چرا مسئولین پس از فرار افراد در اشرف، نشست های جمعی می گذاشتند؟ و همه افراد را به صلابه می کشیدند؟ همه باید گزارش می خوانند... چه درباره خود و چه درباره فردی که فرار کرده. و اینکه علانی دیده اما چون عرق دستگاه جیم (مسائل جنسی) هستند، متوجه نشده و خیانت کرده اند. در موارد بسیاری یگان عضو فراری را منحل کرده و به همه می گفتند: شما خودتان بریده هستید که نفر بریده زیر دستتان را تشخیص نمی دهید. و او فرار می کند. او حتماً علانی از فرار نشان داده، اما شما کور بودید، نمی دیدید! شما هم از همان جنس در درون خود دارید، گزارش مختصات خود را بنویسید و ببیا و برید در جمع بخوانید. کسی نیست بگوید که خود شما (مسئول مربوطه) که هر روز با او نشست می گذارید چرا متوجه نشده اید؟ آیا شما هم بریده و هم جنس او هستید؟ آیا مریم و خود رجوی هم که با آنها نشست داشت و طرف صحبت با آنها بود هم بریده و هم جنس آنهاست؟ این استدلالهای سرکوبگرانه تنها برای ایجاد رعب و وحشت بود. نمونه کم نداشتیم! عباس محمدی که یک کُرد قاچاقچی و از اسیران جنگی سال ۶۸ بود. در نشست حوض در سال ۷۴ رجوی او را با یک نفر دیگر اشتباه گرفته بود و او را روی سن برد و نیم ساعت با او رابطه می زد همین فرد چند مدت بعد در اشرف بزرگ دوتن از رزمندگان بنام های جمال آهنی و محمود قلی زاده را با شلیک کلاش کشت و فرار کرد. آیا می توان استدلال کرد که رجوی هم بریده و هم جنس عباس محمدی بود که متوجه نشد او چنین فرد کثیف است که دست به چنین عمل خائنه و پستی می زند؟ راستی اگر خروج آزاد بود او شلیک می کرد؟ او به مدت ۷ سال در ارتش آزادیبخش بود. وقتی خروج ممنوع می شود یک فرد قاچاقچی اسیر جنگی ایران و عراق که در اوایل جنگ صرفاً بدلیل تردد مرزی و برای کا ر قاچاق اسیر عراق شده! چه انگیزه ای می تواند داشته باشد که در انقلاب ایندولوژیک و طلاق علی الدوام تا پایان عمر باید با مجاهدین باشد؟ چنین اجباری چنین تبعاتی نیز دارد!

علت این نشست ها پس از فرار اعضا تنها نسق کشی بود تا:

۱- فرار را بعنوان نفوذی دشمن و خیانتکار و بدتر از پاسدار معرفی کرده، راه را بر اینکار ببندد.

۲- هرگونه طلبکاری افراد در تشکیلات را سرکوب کند و افراد را متهم کند. بجای اینکه مسئولین و سازمان متهم شوند. (فر دفراری از قضا قبلاً مورد توجه تشکیلات و مسئولین بوده!).

۳- با نسق کشی و ارباب برای یک دوره هم بتواند افراد را زیر سیطره خودبکار بکشد. سازمان نیاز داشت بصورت دوره ای با برگزاری نشست ها، این نسق کشی و زهر چشم گرفتن را انجام دهد تا نیروها همیشه در لاک دفاعی فرو برده شوند و کسی جرأت سرکشی و ابراز وجود نداشته باشد.

این همان وضعیت فجیع و شرم آوری است که ما در آن قرار داریم! یکبار در لیبرتی خبر آمد که از خواهران نیز فرار کرده اند! من به طعنه گفتم: از این به بعد باید نگرهبانی بدهیم و مواظب باشیم تا خواهران نردبان نگذارند کنار تی وال ها و فرار کنند؟! (چون در سازمان نگاه ویژه ای روی خواهران است که آنها ایدئولوژی یک هستند). همه چیز اینچنین به لجن کشیده شده؛ این مناسبات سازمان است!.

۵) مهناز شهنازی فرمانده محوری یک از اعضای ارشد شورای رهبری در سال ۸۳ در نشست جمعی گفت: « ما با امریکایی ها قرارداد بسته ایم هر کسی از افراد ما فرار کرد، آنها او را به ما بازگردانند تا خودمان از طریق رسمی آنها را تحویل دهیم.» اگر چه این حرف برای ارباب افراد بکار رفته. اما مواردی هم بوده که افرادی فرار کرده اند بطور مشترک (سازمان و امریکایی ها) دنبال دستگیری او بودند...

۶) چرا افراد فرار می کنند؟ چون محال است در تشکیلات یک حرف راست بشنوید! رمضان خیر آبادی پس از دو سال هنوز برای مصاحبه به کمیساریا نرفته است؟ همه اعضا یک یا دوبرایا بیشتر برای مصاحبه رفته بودند و اغلب کارشان با کمیساریا تمام شده است! رمضان از مسئولین (علی اکبر انباز «یوسف») می پرسد چرا من رابرای مصاحبه نبرده اند؟! سازمان به او می گوید: ما خودمان تورا می فرستیم که بروی به خارج! اومشکوک می شود. پس از سه چهار ماه کش و قوس... او به کمیساریا می رود. در کمیساریا مشخص می شود که اساساً چنین اسمی در لیست افراد سازمان که در لیبرتی هستند وجود ندارد؟! سازمان اسم رمضان خیر آبادی را بعنوان ساکنین اشرف و لیبرتی به کمیساریا نداده بود! چون می خواست وجود او را مخفی کند و برای مصاحبه نفرستد؟! من نباید بگویم چرا می خواست چنین کاری کند؟ سازمان و خانم مریم رجوی بگوید که چرا بعد از یک ربع قرن که در اشرف و لیبرتی بوده، اسم چنین شخصی رابه کمیساریا نداده اند؟ به همین دلیل او دیگر برغم همه نشست های مسئولین، حاضر نشد در سازمان بماند. و به کمیساریا رفت و از آنجا به هتل مهاجر و آلبانی و سپس بصورت غیرقانونی همراه با سه نفر دیگر در سال ۹۴ به آلمان رفت. او نفر تشکیلاتی سازمان بود سال ۸۰ هم او را فرمانده دسته کردند و پس از سرنگونی صدام هم در تأسیسات اف یکم، به اندازه ۵ نفر کار می کرد!

۷) مقصود کلانتری در رده «ام او» در لیبرتی به من می گفت: من فقط مواظب هستم که احمد علی دلاور (تحت مسئولش) فرار نکند...! گاهی اوقات با هول و هراس می آمد و از من می پرسید احمد علی را ندیدی؟! من می گفتم تا چند لحظه پیش همینجا بود! واقعیت اینست که احمد علی دلاور هنوز هم پس از ۵ سال، در لیبرتی است و فرار نکرده! این «مبارزه»؟ و شب روز در دلاور و کشته شده ما در لیبرتی بود! احمد علی دلاور در شهریور یا مهر ۹۵ از سازمان جدا شد.

۸) سازمان از طرف اعضای خود (بدون اطلاع آن فرد) به کمیساریا نامه جعلی می نوشت که من نمی خواهم برای مصاحبه بیایم! چون نمی خواست آن فرد به کمیساریا برود و احتمالاً پناهندگی پذیرفته شود. کمیساریا بهتر و بیشتر از ما در جریان چنین نامه های جعلی از طرف سازمان قرار دارد. و از آن پس کمیساریا، دیگر تنها به نامه افراد اتکا نمی کرد و باید فرد حضوری به کمیساریا می گفت تا مطمئن شود! مجتبی بیدی فرمانده پشتیبانی مقر در لیبرتی، با ۳۵ سال سابقه در مجاهدین، که از سال ۱۳۶۱ در سازمان مجاهدین، در منطقه و عراق بود. در تابستان ۱۳۹۴ بدلیل همین وضعیت فوق از سازمان فرار کرد. و بارها صدیقه حسینی مسئول اول پیشین سازمان با او نشست گذاشت تا با دروغ و توطئه، راه رفتن او را ببندد. (در آلبانی توسط غ- غ در جریان مشروح مورد مجتبی بیدی قرار گرفت).

۹) ل- ب می گفت: «کمیساریا به من گفت چرا وقتی در سال ۹۱ به تو گفتیم پناهدگی تو برای هلند حل شده شما جواب منفی دادی که من نمی روم و در لیبرتی می مانم؟ مصطفی اظهار بی اطلاعی می کند که من اصلاً چنین نامه ای به شما ننوشته ام این نامه را سازمان جعل کرده و بنام من فرستاده است.»

ق س: پس از موشک باران اول در لیبرتی، کمیساریا گفت تورا در عرض یک هفته می فرستیم آلبانی و فردا می آیم از تو عکس تکی می گیریم برای پاس، من گفتم صبر کنید تا اطلاع بدهم. رفته و همین را به جهانگیر گزارش کردم. او گفت: نخیر نمی توانی بروی. اگر می خواهی بروی ما تورا می فرستیم هتل مهاجر. ما آلبانی را برای بیماران و بعضی افرادی که خودمان می خواهیم می فرستیم. به همین دلیل دیدم که نمی شود رفت در لیبرتی ماندم تا مرداد ۹۵.

چنین نمونه هایی کم نیستند جدا شدگان در آلبانی شاهدین این داستان هستند. کما اینکه « ق س » هم، همین مسئله را درباره خودش گفته بود.

۱۰) سازمان از افراد روی برگه سفید (کاغذ آ ۴) امضاء می گیرد؟، با این طرح و سناریو که ما نمونه امضاء تورا می خواهیم در پرورنده ات داشته باشیم؟. شهریور سال ۹۰ در اشرف، عبدالله سبزه چی وسط خیابان برگه سفید آورد و از من امضاء گرفت و همین توضیح را داد و گفت از رضائین و فرهاد پورنمازی و پویا صدیق ... هم قرار است امضاء بگیرم و توتنها نفر نیستی! من نمی خواستم فضای بی اعتمادی بدهم چون سازمان مستمردر حل توطئه در مورد من بود و من آنجا امضاء کردم. اما می دانستم که توطئه ایی در کار است، برای آینده! کما اینکه میتر رفیعی در زمستان سال ۹۰ من را صدا زد و گفت: خواهرت نامه نوشته و گفته اسم تو در لیست کمیساریا نیست! با خواهرت تماس بگیر و سپس بعداظر می رویم نزد فرمانده ارشد مرضیه حسینی! من با تلفن از خواهرم پرسیدم او گفت من چنین حرفی نزد! به او گفتم هر کسی به تو این مزخرفات را بگوید تو ترس! و نگران نشو! من ۳۳ سال است که در سازمان هستم و زندانی سیاسی هم بودم بنابراین اسم من در لیست کمیساریا هست! مشکل ما این است که نمی دانیم و نمی توانیم هر آنچه را که در سازمان است را بگوییم و بنویسیم، اگر اینطور باشد باید صبح تا شبمان را روی کاغذ بیایوریم. حجم دروغ و نیرنگ و طرح و توطئه ایی که سازمان در تشکیلات پیاده می کند سرسام آور است. هنگامی که برگشتیم میتر عمویی منکر شد ک چنین حرفی زده! گفتم شما دویار این حرف را نزد حمید اسماعیل زاده به من زدید او هم همراه من بود! دروغ عادی ترین مسئله در سازمان است. پس از جواب من به خواهرم، فهمیدند که من مرعوب نشده ام و توطئه دیگر راریختند که این توطئه ها در مورد من ... تا مسئله قتل هم پیش رفت.

۱۱) محمد کریمی باید در سری ما (آبانماه سال ۹۳) به آلبانی می آمد. اما سازمان به کمیساریا می گفت ما او را پیدا نمی کنیم که کجاست؟ (این مسخره ترین حرفی است که می توان زد. لیبرتی بلوک بندی است و هر کس در هر بنگال اسمش وجود دارد. از طرفی دیگر چون سازمان در طی روز جدول پراکنده نیروها را دارد، که هر شخص در هر ساعت کجاست! و محمد کریمی صبح تا شب در دست مسئولین است.) کمیساریا تمام ترند های سازمان را می داند اما زیاد درگیر نمی شود. چون سازمان مصاحبه هارا قطع می کند! محمد کریمی این موضوع را از کمیساریا فهمید که سازمان چنین کاری با او کرده است؟. حتی باز هم همین کار را با گروهی که ۹ ماه بعد با گروه محمد کریمی می آمد، با افراد دیگری انجام داده بودند. و ۳ نفر بهنگام خروج از لیبرتی به آلبانی طبق لیست کمیساریا در محل حاضر نبودند؛ که با دادزدن و تهدید مسئول اکیپ کمیساریا (خانم آناهیتا - اهل هند) که گفته بود همین الان می روید و آن سه نفر را می آورید!، سازمان ترسید و رفت آن ۳ نفر را آورد! و سپس آن سه نفر هم اعزام شدند. بچه هایی که انگلیسی می دانستند حرفهای خانم مسئول اکیپ کمیساریا را برای بچه های دیگر ترجمه کرده بودند!

مژگان پارسایی جانشین رهبری در نشست عمومی سالهای ۸ و ۸۷ می گفت: «اگر آمریکایی ها هر یک مجاهدین را به گوشه ای از دنیا پرتاب کند هر کس خودش بمثابه یک سازمان مجاهدین است. و هر یک می توانند یک سازمان مجاهدین تشکیل می دهد.»

دراشرف برای باد کردن افراد و تشکیلات و انقلاب ایدئولوژیک، نیاز به چنین سخنانی، قابل فهم است. اما دلیرتی و در عمل، تمام هدف سازمان و مژگان پارسایی این بود که اسامی اعزام طبق لیست افراد و عناصری باشد که به تایید سازمان برسد؟. پیش از اینکه پوسیدگی سازمان را مردم بفهمند، ما در درون سازمان فاتحه این مناسبات را خوانده بودیم. در مقابل حرف مژگان پارسایی باید گفت: ضابطه تردّد سه نفره در محیط بسته لیبرتی کجا و هر مجاهد در یک گوشه دنیا، تک و تنها هم باشد بمثابه یک سازمان مجاهدین است کجا؟. هنوز یک هفته از آمدن اعضای سازمان به خانه های کمیساریا در شهریور ۹۵ نگذشته بود که همسایه های آلبانیایی می گفتند: «اینها حتی برای انداختن کیسه زباله به منبع زباله هم دوفره باید تردّد کنند؟. اینجا برای خودشان پلیس و گشت راه انداخته اند.» آشی که رجوی پخته شور نیست! از نظر مردم جز قاله شده!

۱۲) متأسفانه تعدادی نیز مرزبندی خودشان را با رژیم آخوندی حفظ نکردند و اکنون با انجمن نجات همکاری می کنند نمونه جالبی داریم که فردی در درگیریهای ۶-۷ مرداد ۸۸ یک تنه می رود و جلو بیل لودر قرار می گیرد تا مانع حرکت لودر برای خراب کردن سیاح اشرف شود. این فرد برغم آسیبی که می بیند اما در بهار سال ۹۰ از اشرف فرار می کند. مسائل درون سازمان بین تراژدی و طنز در نوسان است. عین الله شعبانی که در ۶-۷ مرداد ۸۸ بهنگام حرکت لودر برای خراب کردن سیاح سوار بیل لودر شد در مرکز ما در آشپزخانه کاری کرد او اسیر جنگی و مدت ۲۳ سال در سازمان بود. او تنها برای اینکه در پیش مسئولین خودی نشان دهد رفت سوار بیل لودر شد و سپس دید هیچ خبری نشد! و باز مورد توجه قرار نگرفت. او از چنین انگیزه هایی برخوردار بود همیشه دوست داشت در چشم دیگران باشد (شبیبه کارتونی که در زمان شاه پخش می شد می گفت: مادالین مدال، مادالین مدال، اومدال می خواست. اما رجوی برای خوراک تبلیغاتی تنها دنبال شهید طلایی می گشت برگ آسی که زمین اشرف را برای مجاهدین مَهر کند. عین الله ممکن بود جانش را در این حادثه از دست بدهد، در بهار سال ۹۰ از مرکز ما فرار کرد. در یک شوربیدگی جمعی ولو اینکه افراد نخواهند کشته شوند اما صحنه چیده شده در تشکیلات مجاهدین و فضایی که می سازند افراد دست به چنین اقدامی می زنند.



عین الله شعبانی (حبیب) که در ۶-۷ مرداد ۸۸ بهنگام حرکت لودر برای خراب کردن سیاح سوار بیل لودر شد (ویدئو در یوتیوب موجود است).
پیش از او نیز ایمان یگانه از مرکز ما از اشرف فرار کرد و سپس به ایران رفت:



ایمان یگانه بهنگام حفاظت در کنار جیب بی کی سی در رپرتاژی از تلویزیون فاکس نیوز

بسیاری از افرادی که فرار کرده اند با رژیم حاکم بر ایران مرزبندی دارند. اما از جنگ توتالیتریزم حاکم بر مجاهدین فرار می کنند.

صورت مسئله فرار تنها در اشرف خلاصه نمی شود در لیبرتی فرار زیاد شد. بر غم پرده پوشی و دروغهای سازمان فرار از صحنه جنگ یا سختی مبارزه یا موشک باران نیست، فرار، ذاتی مناسبات توتالیتریزم رجوی است. زیرا فرار از مجاهدین در اروپا هم رخ می دهد و هم چنین فرار از پایگاههای سازمان در آلبانی؟ مگر در آلبانی خبری از موشک باران است؟ پس مشکل کجاست؟ چه سیستمی حاکم است که اعضا برای جدا شدن باید دست به فرار بزنند؟

۱۳) سعید منوچهری کادر قدیمی وام او سازمان در آلبانی به بهانه انتقال کیسه زباله به منبع زباله به پشت در، ساک و وسایلش را داخل کسبه زباله گذاشته و فرار می کند. او سیتی زن امریکا بود و سازمان از خانواده او در امریکا هم با کلاشی پول های بسیاری اخادی کرده بود.



از راست سعید منوچهری فرار کرد- فریب ز جوانرودی در سال ۹۵ از سازمان جدا شد.

۱۴) سارا افسای درآلبانی درآذرماه سال ۹۳ بهنگام تحویل غذا توسط سازمان که تنها زمانی بود که درب مجموعه زنان بازمی شد از فرصت باز شدن دراستفاده کرده وبه مجموعه مردان واتاق سعید پاکباز پناه برد. واز چنگ سازمان گریخت. سارا وسعید هردوسیتی زن دانمارک بودند.



۱۵) نصرت نظری درفرانسه از دست سازمان گریخت.



نصرت نظری دراعتصاب غذای ۹۰ روزه در سال ۹۲ درلیبرتی

خانم نصرت نظری ازخوانندگان ترانه های مجاهدین درچشم ها وبرنامه تلویزیونی سیمای آزادی بود. وپس ازفرارازسازمان، تمام ترانه وسرودهای اورا ازسایت ها وورسانه های مجاهدین حذف کردند.

۱۶) رضوان ودوستش هادی ۲۰ آبان ۹۵ ازپایگاه مفید درآلبانی فرارکردند وبه کمیساریا مراجعه کردند.



(۱۷) ج-ی در ۲۰ مرداد ۹۶ می گفت: «چند نفری بهنگام خروج از لیبرتی و هنگامیکه به ترکیه رسیدیم آنها با استفاده از این فرصت توانستند با همان پاسپورتی که برای انتقال به آلبانی توسط صلیب سرخ تهیه شده بود، و پولی که سازمان برای انتقال به آلبانی میداد تا در آلبانی تحویل سازمان (ژایلا دیهم) بدهیم. توانستند همانجا در فرودگاه با همان پاسپورت بلیط بگیرند و به کشورهای اروپایی بروند. آنها خیلی باهوش بودند که چنین کاری کردند.»

(۱۸) ح-ث در ۱۳ شهریور ۹۶ گفت: حیدر نقاش زاده مادرش طاهره زارنجی را از آلبانی فرار داد و به اتریش رفتند. او هماهنگ کرده بود و با دونفر از اعضای سازمان که در تشکیلات بودند با مادر حیدر از سازمان فرار کردند.

رجوی در سال ۱۳۹۰ مجدداً تکرار کرده بود «هرکس... از اشرف برود یا فرار کند جزء بدترین خائن ها و سزایش اعدام و کشته شدن است. اگر خودمان هم نتوانستیم وصیت می کنم و وصیت می کنیم که هر کجا بودیم یک روزی حساب اینها را برسیم.» این تهدیدات برای جلوگیری و ترساندن از فرارها بود.

آقا و خانم رجوی! بخوانید:

رادیو فردا - ۱۳ اسفند ۹۵

رسوایی «بزرگ برای اردوغان»

پناهندگی ۱۳۶ نفر به آلمان با گذرنامه سیاسی

پناهنده شدن حتی یک فرد عادی به کشور دیگر نشان از نوعی التهاب در کشور نخست است چرا که اگر شهروندی در کشور خود با مضایقه و تنگنا (اعم از سیاسی، مذهبی، اجتماعی و...) مواجه نباشد چرا باید خاک کشورش را ترک کرده و تن به پناهندگی در کشوری دیگر دهد. پناهنده شدن حتی یک تبعه کشوری نزد کشور دیگر مایه سرافکندگی دولت کشور مبدأ است. این دقیق مانند این می ماند که فرزندی از خانه پدر خود به خانه همسایه پناه ببرد. آیا چنین رویدادی مایه سرافکندگی پدر خانواده نیست حتی اگر یکی از فرزندان به خانه همسایه بگریزد؟ برای مثال آیا هرگز شنیده شده هیچ یکی از اتباع کشور سوئیس به کشور دیگری پناهنده شده باشد؟ برعکس، تعداد پناهندگان از کره شمالی به کره جنوبی چقدر است؟ آیا هرگز شنیده شده از کره جنوبی هم کسی به کره شمالی پناهنده شده باشد؟

حال اگر تعداد پناهندگان افزایش یابد یا متقاضیان پناهندگی افراد دارای مناصب دولتی باشند به ویژه اگر دارای "گذرنامه سیاسی" باشند یا اقدام به پناهندگی آنان در ظرف زمانی کوتاهی صورت گرفته باشد، چنین وضعیتی قویاً گواهی بر "شدت التهاب سیاسی" در آن کشور است.

چنین رویدادی در تاریخ یا کم سابقه و یا بی سابقه است و در نتیجه ضربه حیثیتی بزرگی به دولت اسلامگرای اردوغان بشمار می رود به ویژه اگر در نظر آوریم که این افسران هر یک اسرار مهمی از کشور خود را در سینه دارند و اگر مورد سوء استفاده سرویس های جاسوسی قرار بگیرند سیستم امنیتی ترکیه در مخاطره قرار می گیرد. این افزون بر آن است که تقاضای پناهندگی این تعداد زیاد مقامات ارشد سیاسی- نظامی گواه "عدالت گم شده" در ترکیه است. این یعنی کارگزاران و معتمدان دیروز یک نظام سیاسی امروز فریادگر بی عدالتی در کشور خود هستند و چه صدایی بلندتر از این صدا برای داوری جهانیان درباره آن نظام سیاسی است؟

با در نظر داشتن چنین تعریفی حتی اگر یک نفر از اتباع کشوری نزد کشور دیگری پناهنده سیاسی شناخته شود معنایش این است که کشور نخست اتباع خود را تحت پیگرد و تعقیب قرار داده است. حال اگر آمار این افراد پرتعداد باشد معنایش این است که آن دولت به "دولتی خطرناک" برای جان اتباع خود تبدیل شده است. پس اگر این وضعیت به بیش از یک نفر تسری یابد، هرچه بر تعداد این افراد افزوده شود، گواهی بر وخامت اوضاع سیاسی در آن کشور و خطرناک شدن آن دولت است. این در حالی است که وظیفه ذاتی هر دولتی در وهله نخست تأمین امنیت شهروندان خود است

. دیگر اینکه به دلیل شکست تقاضای آلمان از ترکیه برای جلوگیری از مهاجرت پناهجویان سوری به اروپا، برلین خود را ناچار دیده با افشا کردن این خبر فشار حیثیتی بر اردوغان وارد آورد و چهره او را از یک "رفیق استراتژیک" در ناتو به یک "شریک باجخواه" در اروپا تغییر دهد. در فرض چنین رویکردی چه چیزی برای آلمان و اروپا بهتر از رسوا کردن رهبری که ۱۳۶ تن از مقامات سیاسی- نظامی کشورش با گذرنامه سیاسی به او پشت کرده باشند.

رجوی یکبار پس از خواندن آیات قرآن و ترجمه و تفسیر طولانی و در ادامه بحث سیاسی از یک نفر که پشت میکروفون بود پرسید: «به نظر تو بدترین گناه و بزرگترین گناه کبیره چیست؟ آن فرد گفت: نامیدی از رحمت خدا و یکی دیگر گفت لواط و زنا و آن یک قتل نفس و خوردن مال یتیم و لواط

وشرک به خدا... رجوی در جواب هر کدام می گفت: خیر اشتباه است! از اینکه همه موارد گناهان کبیره گفته شده بود همه مانده بودیم که پس چیست؟ چون خودش هم قبلاً همین موارد را در نشست ها گفته بود اینبار گفت: «فرار». همه می فهمیدند که فرار از اشرف است و او تأکید کرد: «فرار از مبارزه» اما رجوی مبارزه را فقط اشرف می دانست و نه هیچ چیز و کس دیگری و این مسئله را فرار از جهاد و فرار در حین جنگ عنوان می کرد. (براین صورت هر کسی که از اشرف رفته، گناه کبیره انجام داده است؟) رجوی می گفت: «همه گناه ها قابل بخشش است اما فرار نه!» زیرا فرار منهای اطلاعات، ضربه سیاسی به حیثیت رجوی هم هست بدین معنا که امکان خروج آزادانه از اشرف نیست.

ضمیمه :

اعلامیه عضویت بازگشت ناپذیر؟.



مشی من سرنگونی است - کارزار شماره ۱۰

عیدنامه سرنگونی و اعلام عضویت بازگشت ناپذیر

درخواست انتقال به فرارگاه اشرف ۳

۱- مؤسسان چهارم ارتش آزادیبخش ملی و سازمان مجاهدین خلق ایران در داخل و خارج میهن اسیر در گیر دار کارزارهای بیایی سرنگونی رژیم پلید ولایت فقیه و فراهم کردن اسباب کار در جمیع جهات هستند.

۲- با تعظیم به یاران جاودانه و شهیدم در اشرف و لیبرتی و در زندانهای خمینی، مرام من مجاهد ماندن و مجاهد مردن و مشی من سرنگونی است. کسی که از جهاد و مجاهدت در راه خدا و خلق می گویرد و پشت می کند، خشم خدا را برمی انگیزد و به خاطر این گناه کبیره، جهنم جایگاه اوست. فَعَذَّبْنَا بِأَنَّ بَعْضَهُمْ مِنَ اللَّهِ وَمَا أَوَّاهُ جَهَنَّمَ كَسَانِي كَمَا سَوَّغُوا جَلَالَهُ رَا

زیر پا بگذارند مصداق «مغضوب علیهم» و در خور لعنت و بدفرجام هستند. أُولَئِكَ هُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ

۳- از جانب سازمان و ارتش آزادیبخش یکبار دیگر با من اتمام حجت شد که اگر بر سوگندها و عهد و پیمان و اتمام حجت های قبلی خود، پایدار و وفادار نبوده و اهل کارزار سرنگونی نیستم به دنبال زندگی شخصی خود بروم. اما هیبت منالذله که من به ایورتونیسیم بورژوازی تسلیم شوم، سوگند جلاله را زیر پا بگذارم و خمینی در گورش به خیانت من قهقهه بزند.

۴- هیبت که من برای جان بدر بردن و برای زندگی ننگین بر روی رود خون شهیدان پس از قتل عام یاران و همسران به خارجه و به محل امن آمده باشم و هیبت که از مبارزه انقلابی بریده و در ایدئولوژی جنسیت و فردیت فروبرنده مغلوب و مردار شوم.

۵- در مرحله تدارک برای سرنگونی، وظیفه آرمانی و انقلابی و میهنی ما آمادگی و آماده سازی همه جانبه برای انتقال به خاک میهن اسیر است.

۶- جهاد اکبر به معنی مبارزه و انقلاب مستمر ایدئولوژیکی علیه ارتجاع و بورژوازی ضدانقلابی با بیان صادقانه و شاخص قرار دادن "سلطان نصیر جمعی" ضرورت سرنگونی و پیروزی و اعتلاء مجاهدین در این شرایط تاریخی است.

۷- بر تعهدات خاص کارزار سرنگونی در رابطه با شخص خودم برای فاتح شدن در جنگ هزار اشرف تأکید میکنم.

۸- به همه ضوابط اطلاعاتی و امنیتی در جمیع جهات پایبند هستم تا دشمن امکان سوءاستفاده و نفوذ نداشته باشد. برای امنیت جمعی و درهم کوبیدن و خنثی کردن ترفندها و توطئه های اطلاعات آخوندی در همه زمینه ها با تمام قوا تلاش میکنم.

۹- در مسیر سرنگونی وظیفه خود میدانم تمام وقت و انرژی و توان خود را در نبرد مقدس آزادیبخش متمرکز و نثار کنم.

۱۰- به نشانه اعلام عضویت بازگشت ناپذیر در سازمان پرافتخار مجاهدین خلق ایران درخواست انتقال به اشرف ۳ را دارم.

مرگ بر اصل ولایت فقیه- زنده باد آزادی
پیش به سوی سرنگونی دشمن ضدبشری

نام و نام خانوادگی - امضا

سادآوری: آموزشهای تئوریک لازم برای عضویت در سازمان را میگذرانم و امتحان خواهم داد. همچنین حداقل تحصیلات کلاسیک برای عضویت دبلم است که برای آن هم تلاش می کنم. امضا